استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

از منابع دیگر شنبه۱۴ نوامبر ۲۰۲۶

" لمبه رنگریز"، فیسبوک - "ن. جلیل زاد" افغان- جرمن

مولانا، هم ملا هم مست
ملایی که مست شد
شاید هم مستی که ملا شد

۱۲ نوامبر ۲۰۲۶

مولانا، میان محراب و میخانه " خشت میخانه و محراب ز یک کوره زدند
سجده هر جا که کنی منزل و مقصود یکیست"

پرسشی که باید پرسید" پرسشی که پرسیده نشود، پرسش نیست."

پرسیدن گناه نیست، حتی از مردی که هفت صد و پنجاه سال است بر بالین شعر دری که خاستگاه بلخی دارد، نشسته .

تقدیسِ بی پرسش خود نوعی خرافه است،"چرا تقدیس؟ " و مولانا که عمری با تقلید ستیزید، از پرسشگر نمی رنجید .

پس پرسش ها را باید جدی گرفت، نه با کف زدن و نه با تکفیر، بلکه با سنجش .

سنجش بخشی از سخن را درست می شمارد و بخشی را شاید نه، و من هر دو بخش را بی پرده می گویم."می نویسم"

«ملا» بودنِ مولانا

تهمت نیست، شناسنامه(تذکره) است.

جلال‌الدین پسر بهاءالدین ولد بود، واعظ و فقیهی که او را «سلطان العلما» می خواندند .

مولانا در حلب و دمشق فقه آموخت و پس از مرگ پدر، نزدیک سی سالگی، در قونیه کرسی تدریس گرفت .

در مدرسه درس می گفت، فتوا می داد و بر منبر وعظ می کرد، و این سال ها پیش از دیدار با شمس بود .

او به معنای"معنی" دقیق کلمه «ملا» بود، فقیه و مدرسِ شرع .

این را نه باید پنهان کرد و نه دشنام شمرد.

اما «ملا» و «صوفی»

در سده ای هفتم دو قطب ناسازگار نبودند. غزالی هم فقیه بود و هم صوفی .

هر چند غزالی فلسفه را ملعون اعلام کرد , بگذریم.

بسیاری از خانقاه ها را فقیهان می گرداندند .

این جمله ای « که مولانا صوفی است و از عرفان در او اثری نیست» شاید با خودش نمی سازد، مگر منظور من این است که عرفان او آزادانه و بی مرز نبود و بر زمین شریعت می ایستاد .

این ادعای دیگری است و قابل بحث .

مولانا هیچ گاه از اسلام سنی و حنفی بیرون نرفت و خود را شاگرد قرآن می دانست.؟!

مولانا نان از کجا می خورد ؟

این پرسش که مولانا نان از کجا می آورد، پرسشی مشروع است و شاید جامعه شناسان تاریخ هم آن را می پرسند ."شاید بپرسند"

پاسخ از منابع کهن، با احتیاط در برابر مناقب نویسانی چون افلاکی که قلمشان به ستایش مایل است، این است:

او , یعنی مولانا مقرری مدرسه و درآمد وقف های دینی داشت و از طبقه ای علمای رسمی بود.

هدایای مریدان و امیران را می پذیرفت. نامه های او نشان می دهد با پروانه معین الدین، وزیر قدرتمند سلجوقی، رابطه داشت و برای نزدیکان و نیازمندان نزد او شفاعت می کرد.

پس از مرگش، خانقاه و سلسله ای مولویه با اوقاف و هدایا گردانده شد و بخشی از آن به دست پسرش سلطان ولد سازمان یافت.

بنابراین حرف درباره ای اقتصاد خانقاه نیمه درست است .

مولانا نه پیشه ای دستی داشت و نه تاجر بود .

اما با بسیاری از بزرگان فرهنگ ما چنین بود. می گویند فردوسی از ملک و دهقانی ارتزاق می کرد، حافظ و سعدی به دربارها و حلقه ها وابسته بودند، و نظامی از بخشش حاکمان بهره می برد .

همینی طور فرخی و عنصری هم.

این دلیل نمی شود که شعرشان بی ارزش باشد، ولی بحث درباره ای ساختار قدرت و ثروتی که این گنجینه را ممکن ساخت بحثی لازم است .

نقد من در این جا بر زمین سخت می ایستد، هرچند لغت های «بیکاره» و «ساده لوح» دربارهی"ای" مریدان بیش از حد تند است. مریدان او شاعر و پیشه ور و صاحب منصب و بازاری بودند.

مثنوی

آن چه فکر می کنم در نقد من درست است

مثنوی کتابی به راستی دینی است ." در کدام قالب مثنوی برابر است؟! "

بخش بزرگی از آن تفسیر آیه و حدیث است و منسوب به جامی می گویند: «مثنوی معنوی مولوی / هست قرآن در زبان پهلوی» ." جامی را چرا باید کنار مولوی نشاند و قضاوت کرد؟ "

این کتاب برای تربیت مرید نوشته شد و لحن واعظانه دارد .

دو نکته را باید صادقانه گفت:

جبر و تقدیر :

در جاهایی مولانا سرنوشت باوری؟! را چنان پیش می برد که مسئولیت فردی کمرنگ می شود.

داستان های سست :"هائی است"

بعضی حکایت‌های مثنوی، چه از حیث اخلاقی و چه از حیث نگاه به زن و تن، با ذوق امروز نمی خواند .

برخی نتیجه گیری ها هم تعبدی و گاهی ساده اندیشانه است.

این ها را نمی توان با ستایش پوشاند، و مولانا شناسانی که چنین می کنند به مولانا خدمت نکرده اند.

مثنوی :

آن چه در نقد شاید ناقص است

ادعای من این بود که داستان «موسی و شبان» استثنایی است در دریایی از ملایی گری .

"در کجا و کدام قسمت نوشته در مورد موسی و شبان تذکر داده شده است؟"

بسیاری ها شاید این را قبول نمی‌کنند ، و نخستین دلیلم خود همان داستان است .

در آن، ملای ظاهرگرا، یعنی موسی با فقه و آداب، شبان ساده دل را سرزنش می کند و خدا موسی را عتاب می کند که

« بندهی"ای" ما را از ما جدا کردی» .

این داستان استثنا"استثنی" نیست، نقد ملایی است از درون مثنوی .

مولانا در جای جای کتابش به همین سنگ می زند:

در «نحوی و کشتیبان»، دانشمند خشک اندیشی که از ملاح می پرسد نحو خوانده ای"ئی" یا نه، وقتی کشتی غرق می شود، در برابر دریا از ملاح ناتوان تر است .

این داستان هجو آشکار علم صورت پرست است.

در داستان فیل در تاریکی، هر کس عضوی را می لمسد"می لمسد از نگاه دستور زبان و املا و انشای دری یک غلط مشهور است." و فکر می کند همه ای حقیقت را دارد .

مولانا این جا ادعای هر مذهب به تملک مطلق حقیقت را زیر سؤال می برد.

بیت آغازین کتاب، «بشنو از نی چون حکایت می کند / از جداییها شکایت میکند»، سخن از دردِ فراق است و فتوا نیست." کی و در کدام جا، ادعا کرده است که شعر متذکره فتوا است؟! "

مولانا از ملاییگری و قشریت بارها انتقاد کرده است و به قولی استثنا"استثنی" نیست .

این مضمون در کتابش تکرار می شود.

غزل و مثنوی،

دو چهرهی"ای" یک انسان

من می گویم غزل ها را می پسندم ولی مثنوی را نه ." کاملاً اختیار دارید و این حق مسلم شما است که چه چیز ها را می پسندید و چه چیز ها را نمی پسندید، اختیار با شماست."

این تفکیک پیداست و دلیل دارد :

دیوان شمس زاده ای مستی و سماع است و مثنوی زاده ای تدریس و املا ."؟!"

مولانا غزل را در حال وجد می گفت و مثنوی را برای حسامالدین چلبی در حلقه ای مریدان می سرود .

اما این دو مرد جدا نیستند .

همان کسی که در دیوان می گوید «چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی دانم / نه ترسا و یهودیم نه گبرم نه مسلمانم»، در مثنوی هم نشان می دهد که از مرز مذهب فراتر رفته است.

غزل او هم از دین تهی نیست .

قرآن و حدیث و معراج و عشق الهی در دیوان شمس هم فراوان است ." قرآن و حدیث و معراج که در شعر آمد، دگر شعر نیست، بلکه موعضه است."

فرق در لحن است، و در این که مثنوی کتابی تعلیمی است و دیوان شمس فریادی از جان.

پایان :

نه قدیس و نه شیاد

انصاف می گوید مولانا نه فرشته ای بی خطا بود و نه شیادی که مریدان ساده لوح را دوشید .

او عالمی دینی بود که در چهل‌سالگی با بیگانه ای ژنده پوش از تبریز روبه رو شد و پیکر آموخته هایش لرزید .

از آن لرزش شعری برخاست که مرز زبان و قوم را شکست و هنوز می سوزاند .

او هم خرد را می ستود و هم از آن می گذشت، هم بر منبر ایستاد و هم در سماع چرخید.

پرسش شاید درست بود، از جمله پرسش از معاش و پرسش از قشری گری بخشی از مثنوی .

پاسخ آن اما «نه» مطلق نبود، بلکه «بله، و بیش از این» .

کسی که شعر او را دوست دارد و در عین حال ضعف هایش را می بیند، نه کافر است و نه مرید، منصف است .

و منصفان هیچ گاه از تکفیر نهراسیده اند، چرا که آنان خود نیز قاضی می شناسند و از خدا می ترسند.

تقاضا دارم زود قضاوت نکنید ،نقد شما برایم با ارزش است.

اصولا شما مولانا شناسان به من نشان دهید که شغل مولانا چه بوده و برای امرار معاش و تامین مخارج و هزینه ای زنده گی خود و خانواده اش به چه کار مشغول بوده است , و این مخارج را از کجا تامین کرده است ؟

غیر از این است که با هو هو و یاهو و الله هو مریدانی برای خود فراهم کرده و این مریدان ساده لوح و بیکاره از سفره خود می کنده اند تا سور و حساب خانقا و مخارج معاش و سفره مولانا مهیا باشد.

مولانای بلخی هم ملا بوده‌است هم صوفی و باورهای قشری و متحجر به شدت در او غلیان داشته است.

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه

ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایی

salamwatanam@gmail.com